

معرفی یک نام و یک فرهنگ

محمدحسین حیدریان*

چکیده

دانش پیشینیان همواره پایه پژوهش و پیشرفت پسینیان بوده است. زدودن گرد فراموشی از چهره گنجینه‌های کهن فرهنگ و ادب هر ملت پشتوانه‌ای برای درک هویت تاریخی و زمینه‌ای برای برداشتن گام‌های بلند سرافرازی هر چه بیشتر آن ملت است. در این میان، فرهنگ‌های لغت که هم واژگان زبان را در بر دارند و هم آداب و آیین‌های کهن فراموش شده را در دل خود پاس داشته‌اند، از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. فرهنگ الصراح من الصراح تألیف جمال قرشی در ۶۸۱ هـ.ق. در فرارود یکی از این گنجینه‌های کهن زبان پارسی است که به رغم آنکه در اوضاع پر آشوب بخشی از سرزمین‌های ایران در زیر چیرگی مغولان تألیف یافته، اما همواره دستاویز توانای جویندگان بوده است تا در پیمودن راه دشوار دانش و ادب روشنای راه آنان گردد. این جستار به معرفی این فرهنگ و نگارنده آن پرداخته و تلاش دارد تا به روشنی برهان، گرد سخنان و داوری‌های شتابزده و بی‌پژوهش را از چهره آن بزدايد.

کلیدواژه: صراح، صحاح، فرهنگ، داوری، خطا.

پس از پیدایش اسلام، آنگاه که دگرگونی زبان کهن پارسی به زایش زبان نو انجامید، به رغم پراکندگی و چندپارگی سیاسی سرزمین‌های ایران، دانشمندان بزرگ این مرزوبوم بازمانده‌های فرهنگ کهن پارسی را به تازی برگرداندند تا آنها را از دستبرد گذر روزگار پاس دارند. برخی دیگر به ترجمه کتاب دین آسمانی نو پرداخته و برای دانستن هرچه بهتر آن، شالوده‌های زبان تازی را استوار ساختند.

زمانی که علمای فرارود به درخواست منصور بن نوح سامانی (فرمانروایی ۳۶۶-۳۵۰)* فتوای ترجمه قرآن را دادند و نگرانی وی را در این باره فرو نشانند، کهن‌ترین ترجمه از تازی به پارسی به نام ترجمه تفسیر طبری پدید آمد. در این ترجمه، شیوه گفتار و تکوین عبارت و شمول به اندازه آنها بر معانی مورد نظر، خود نشان می‌دهد که در آن دو سه قرن سکوت، زبانی که دری نام گرفته و در خراسان رواج یافته بود، آنچنان که گاه تصوّر می‌رود، خام نبود و بی‌گمان در شعر و نثر تجربه‌های متعددی اندوخته بود.^۱

در پی چیرگی سیاسی تازیان بر بخش‌های گوناگون ایران و نیازشان به اداره آنها به شیوه کارآمد از یک سو، و چیرگی فرهنگ شهرنشینی و کشورداری ایرانیان بر آنان از دیگر سو، نیاز به آموزش روزافزون زبان تازی کار را از ترجمه پیام دینی به ترجمه فرهنگ‌های تازی کشاند و چنین بود که نخستین آنها در دورترین سرزمین از مرز تازیان، یعنی خراسان، نگاشته شد. تاریخ فرهنگ‌نویسی در زبان تازی تا پیش از اواخر سده سوم هجری نشانی از فرهنگی فراگیر که دربرگیرنده بیشترین واژگان باشد، نمی‌دهد. پس از آن، فرهنگ تهذیب اللغة از هری هروی (وفات ۲۸۲)، جمهرة اللغة ابن درید (وفات ۳۲۱)، البارع فی اللغة ابوعلی قالی (وفات ۳۵۶)، دیوان الأدب ابوابراهیم اسحاق فارابی (وفات حدود ۳۵۰)، المحيط صاحب اسماعیل بن عباد طالقانی (وفات ۳۸۵)، تاج اللغة و صحاح العربیة ابونصر جوهری (وفات ۳۹۳)، و المجلد و مقایس اللغة ابن فارس (وفات ۳۹۵) را داریم.^۲ زمانی که فیروزآبادی (۸۱۶-۷۲۹) قاموس المحيط را می‌نویسد، بیشتر کتاب‌های یادشده در بالا را کنار زده و شاهکارش مرجع جویندگان می‌گردد.

در این صورت، می‌توان اولین لغت‌نویسان زبان تازی را بمصداق واقعی این کلمه از هری و ابن درید و ابوابراهیم فارابی و صاحب بن عباد و جوهری و

*. تاریخ‌ها همه هجری قمری است، مگر آنکه در جای خود یاد شود.

ابن فارس دانست که همه از سرزمین ایران برخاسته‌اند و می‌توان بجرئت گفت که لغت‌نویسی از اختراعات و ابداعات ایرانیان است.^۳

در سده ششم، فرهنگ‌نگاران بزرگی چون میدانی (وفات ۵۱۸)، زمخشری (وفات ۵۳۸)، بوجعفرک بیهقی (وفات ۵۴۴)، وطواط (وفات ۵۷۳) و حبیبش تفریسی (وفات اواخر سده ششم) سردمدار و پیشرو بودند. این روند همچنان ادامه می‌یابد تا اینکه در دهه‌های پایانی سده هفتم به فرهنگ صُراح اللغه می‌رسیم از جمال قرشی.

زبان تازی در ایران گرچه در آغاز کار به اتکاء زور و سرنیزه دربار خلافت گسترش می‌یافت، ولیکن در سده چهارم که قدرت ظاهری دربار روی به کاهش رفت، این زبان در ادب و فرهنگ مردم ایران جای خویش را باز کرده بود، و در سده هفتم که حکومت اشرافی عرب از هم پاشید، نفوذ مذهبی زبان تازی جای نفوذ سیاسی آن را بگرفت و از گسترش باز نه ایستاد. و از این روی در این سده، نیازمندی به یک لغتنامه بزرگ در ایران احساس گردید و چون تألیف چنین لغتنامه‌ای با آن درهم ریختگی اوضاع ناشی از یورشهای مغول امکان نداشت، بهترین راه، ترجمه یک لغتنامه عربی بود، و چون کتابی در این موضوع بهتر از صحاح جوهری در آن روزگار یافت نمی‌شد، از این روی جمال قرشی در ماوراءالنهر به ترجمه آن پرداخت و آن را صراح اللغه نامید.^۴

قرش که با ریخت‌های کارشی، قارشی و قرشی نیز آمده، همان نخشب باستانی است که تازیان به آن نَسَف گفته‌اند.^۵ نام باستانی این شهر در زمان فرمانروایی مغولان دگرگون شد. شرف الدین علی یزدی در وجه تسمیه شهر به قرشی می‌نویسد: کبک خان جغتایی (۸ هـ / ۱۴ م.) در دو فرسنگی نَسَف، کاخی برای اقامت خویش بنا نهاد و نَسَف نام کنونی خویش یعنی «قرشی» - به معنی کاخ و قصر - را از کبک خان گرفته است.^۶

در تاریخ جهانگشای آمده است: قرشی سوری، نام قصر اوکتای قاآن بن چنگیزخان در حوالی قراقورم.^۷ قراقورم نیز نام کوهی است که منبع رودخانه ارقون (یا ارغون)، جایپاش و سرآغاز توالد و تناسب قوم او یغور بوده است؛ و نیز نام شهری که اوکتای قاآن، در پای آن کوه بنا کرد و پایتخت اوایل مغول بود.^۸

ده سال پیش از تولد جمال قرشی، چنگیز با سپاهیان به فرارود ریخته و بر آنجا چیره می‌شوند. ابن اثیر در رویدادهای سال ۶۱۷ هجری از هجوم مغول به ترکستان، کاشغر و بلاساغون و چیرگی بر آن سرزمین‌ها سخن می‌گوید.^۹ ابوالفضل محمد بن عمر

بن خالد المدعو بجمال القرشي^{۱۰}

دانشمند و دولتمرد ترکستانی ... در ۶۲۸ در مجاورت آلمالیغ [شهر
آلماتای کنونی] به دنیا آمد. پدرش حافظ قرآن و از اهالی بلاساغون بود و تبار
مادرش به مردم مرو می‌رسید، و به دلیل انتسابش به قرش (دربار) لقب قرشی
یافت و نسبتی با قریش ندارد ... او در ۶۶۲ به کاشغر تبعید شد [جای نگارش
صُراح‌اللغة] تاریخ درگذشت قرشی دانسته نیست، اما چون ملحقات در
نخستین سالهای جلوس چَپر، فرزند قیدو خان (خان جغتای)، یعنی پس از
۷۰۲ به پایان رسیده، احتمالاً از این تاریخ به بعد، عمر چندانی نکرده است.^{۱۱}
شگفت نیست اگر شهرهای مهم فرارود که روزگاری دراز چشم به شکوفایی دانش
و فرهنگ می‌گشودند یکسره از فروغ آن تهی شده، چنان که نامشان نیز فراموش گشته
باشد. زیرا

به رغم شکفتگی دانش و فرهنگ در سرزمین‌های ماوراءالنهر پیش از
حمله مغول، و پایداری نسبی این حیات فکری و فرهنگی پس از آن، با ظهور
تیمور، یکی از بدترین دشمنان همه اعصار فرهنگ اسلامی، علم و دانش
اسلامی چندان آسیب دید که جبران آن چند قرن به طول انجامید و در بعضی
جاها هرگز آن شکوفایی پیش از تیمور تجدید نشد.^{۱۲}

حال که نام قرش و موقعیت جغرافیایی آن بررسی شد، انتساب صاحب صراح به آن
هم روشن می‌شود. این انتساب از این روی مهم است که بسیاری از کسانی که از وی نام
برده‌اند، میان قرشی و قرشی در تردید بوده‌اند، اما تردید خود را آشکارا همچون سزگین
بیان نکرده‌اند.^{۱۳} این تردید خیلی هم بی‌پایه نبوده، زیرا وجود دانشمندانی با انتساب
قرشی به آن دامن می‌زده است. برای نمونه، جمال الدین قرشی، التیمی، البکری،
البغدادی، الحنبلی (۵۰۸-۵۹۸) / (۱۲۰۱-۱۱۱۴ م.) فقیه... شاعر و آشنا به پزشکی
است که در همان بغداد هم درگذشت.^{۱۴} شاید تردیدی هم که برخی میان نام جمال و
جمال‌الدین داشته‌اند، از جمله سزگین، به دلیل همنامی با همین دانشمند یادشده بوده
باشد. با این حال، قرشی در این انتساب تنها نبوده است. برای نمونه، یکی از بزرگ‌ترین
پزشکان معاصر جمال قرشی، ابن نفیس قرشی (وفات ۶۷۸) است که اصلاً اهل قرش
ماوراءالنهر بود ولیکن در مصر به سر می‌برد و بزرگ‌ترین پزشک آن دیار بود.^{۱۵}

صُراح اللغة

در بخش معرفتی فرهنگنامه‌های تازی به پارسی در مقدمه لغتنامه دهخدا چنین آمده است:

الصراح من الصحاح ترجمه‌ای است باختصار از کتاب صحاح. مختصرکننده فقط شعرها را که جوهری به گواه آورده بود، جز در چند جا همه را انداخته و مثالها و حدیث و آیه و گواه‌های دیگر را آورده است... هر کلمه تازی را به یک واژه فارسی ترجمه کرده و برای کوتاه کردن کتاب، وزن کلمه و باب آن را، مفرد و جمع بودن و مصدر بودن و جز آن را با نشانه و شماره‌ای که در بالا و پهلوی کلمه نهاده است، نشان می‌دهد. دیباچه صراح عبری نگاشته شده است، و همه کتاب پیرامون چهل هزار بیت نوشته دارد، و کار ترجمه آن در شهر کاشغر ماوراءالنهر در سه شنبه شانزدهم صفر سال ۶۸۱ هـ.ق. پایان یافته است. ترتیب واژه‌ها در صراح مانند صحاح است. پسین حرف واژه، بزرگبخش قرار داده شده و نخستین حرف آن کوچکبخش است...^{۱۶}

مطالب بالا در میان آنچه برخی دیگر درباره این کتاب نوشته‌اند تقریباً درست‌ترین است. برای نمونه، در دانشنامه ادب فارسی،^{۱۷} این کتاب ترجمه و گزیده‌ای از صحاح جوهری معرفتی می‌شود، حال آنکه قرشی در دیباچه فرهنگ خود بر این نکته تأکید می‌ورزد که این کتاب اختصار است (با کنار گذاشتن بسیاری از شواهد شعری)، نه گزینش و انتخاب. جالب اینکه هیچ کدام از منابعی که دانشنامه از آنها نقل قول کرده است، چنین نگفته‌اند. در فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستانی نیز، برخلاف منابعی که از آنها نقل کرده، مطالب نادرستی در معرفتی صُراح اللغة آمده است، از جمله اینکه صراح ترجمه و گزیده‌ای است از صحاح.^{۱۸}

آنچه باید بر مطالب مقدمه لغتنامه افزود یکی درباره نام کتاب است. در نسخه مدرسه نمازی خوی (به شماره ۴۲) که - نامش در هیچ کدام از منابع فارسی، تازی و لاتین آورده نشده - پایه تصحیح و ترجمه برای رساله دکتری بوده است، نام کتاب به روشنی الصُراح من الصحاح (و به همین سان، در نسخه کتابخانه مجلس سنا، به شماره ۴۴۶) آمده و در حاشیه دست چپ برگ این توضیح آورده شده است: الصُراح بالضم الصاد المهملة الاسم و هو الخالص من کل شیء. سزگین نیز در تاریخ التراث العربی الصُراح مضموم الصاد می‌آورد. در منابع فارسی، دایرة المعارف فارسی،^{۱۹} تاریخ ادبیات

در ایران،^{۲۰} و دانشنامه جهان اسلام، نام کتاب به درستی و روشنی الصراح من الصحاح آورده شده است. دیگران، چه در منابع فارسی و چه جز آن،^{۲۱} همین نام را، بی آنکه بر روی حرف صاد ضمه بگذارند، آورده‌اند. تنها در تصحیح ارزشمند رساله عراضة العروضیین (از جمال قرشی) که از سوی فرهنگستان زبان و ادب فارسی انتشار یافته، نام فرهنگ قرشی، با صاد مکسور عنوان شده است. بی آنکه دلیلی برای آن آورده شده باشد.^{۲۲} اگر بپذیریم که حرکت ضمه در زبان تازی بر حرکت کسره برتری دارد، می‌توان چنین انگاشت که صاحب صراح به نازکی کتاب خود را از صحاح برتر دانسته است، به ویژه آنکه در شعری که در دیباچه کتابش می‌آورد صراح را پالوده صحاح می‌خواند، و بی گمان پالوده هر چیز از خود آن برتر است.

سخن دیگر درباره چگونگی آوردن آیه و حدیث است. اینکه علیبنقی منزوی در مقدمه لغتنامه می‌گوید: «از یک آیت و حدیث فقط جمله‌ای را که گواه است آورده و باقی را انداخته است»^{۲۳} درست نمی‌نماید. قرشی آیات را همان گونه که در صحاح است آورده، و شاید مواردی که از یک آیه، واژه یا واژه‌هایی را انداخته باشد انگشت شمار است. با این حال، قرشی گاه آیه‌هایی را گواه می‌آورد که در صحاح [تحقیق احمد عبدالغفور عطار] نیامده است. در صحاح، گاه عبارتی قرآنی آورده شده که هم از چشم جوهری و قرشی و ابن منظور [صاحب لسان العرب] دور مانده و هم از چشم استاد عطار؛ نمونه، عبارت «شِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ» (صحاح، ج ۲ / ۵۴۸ - صراح / ۴۱۹) که بخشی از آیه ۵۴ سوره شعراء است. در صحاح، بارها آیه‌ها و عبارتهای قرآنی با عنوان «یقال» آورده شده است که حتی اگر از چشم جوهری دور مانده باشد، بر مصحح کتاب او بوده که آنها را یادآور شود، اما استاد عطار با همه دقت و وسواسی که در تصحیح اشعار تازی دارد، عنایت چندانی به سخن خداوند نشان نمی‌دهد. بیشتر این موارد از چشم تیزبین صاحب صراح دور نمانده و وی، چنان که بجا و شایسته است، آنها را با عنوان آیه آورده است؛ نمونه، «كُنَّا طَرَائِقَ قِدْدَا» (صحاح، ج ۲ / ۵۲۲ - صراح / ۳۹۶)، و «أَمْدَدْنَا هُمْ بِفَاكِهِة» (صحاح، ج ۲ / ۵۳۸ - صراح / ۴۱۱).

درباره حدیث باید گفت که بسیاری از آنچه به نام حدیث در صحاح یا کتاب‌های دیگر آمده، سخنان صحابه، همسران یا نزدیکان پیامبر، همسران صحابه، تابعان و دیگران است، نه سخن خود پیامبر. بنابراین، گاه قرشی که سخنی را دور از آن می‌دیده که عنوان حدیث داشته باشد با کلمه «یقال» آورده است؛ نمونه، در واژه «فققح» (صحاح،

ج ۱ / ۳۹۲). گاه جوهری بخشی از یک حدیث را آورده که تقریباً مبهم و نارساست؛ نمونه، «ثَلَاثَةُ اسْفَارٍ كَذَبْنَ عَلَيْكُمْ» (صحاح، ج ۱ / ۲۱۱) که بخشی از سخن خلیفه دوم است. استاد عطار در پانوشت همین صفحه از صحاح بخش دیگر این سخن را می آورد، ولی - برخلاف آنچه در مقدمه خود بر صحاح جوهری درباره قرشی می گوید^{۲۴} - نمی گوید که در اینجا جوهری بر راوی سخن یا کتابی که این سخن را از آن نقل کرده، ستم نموده است. جالب اینکه در همین جا قرشی، به مناسبت، سخن دیگری از خلیفه دوم می آورد - و در لسان العرب هم آورده شده - که در صحاح نیست، و استاد عطار هم یادی از آن نمی کند.

همه اینها و موارد دیگر این گمان را نیرو می بخشد که شاید نسخه ای از صحاح که در دسترس قرشی بوده و صراح خود را بر پایه آن نگاشته، با نسخه های استاد عطار تفاوت هایی داشته است. برای نمونه، قرشی که همه جا نام گویندگان سخن را می آورد، گاه این کار را نکرده است، و در بیان معنای «امْرَأَةٌ لَبَنَةٌ» [زن خوش برخورد و مهربان با مردم] نگفته که این سخن از ابو عبید است (که این هم یا در نسخه در دسترس وی نبوده، یا در منبعی دیگر نام دیگری برای گوینده این سخن دیده و برای پیشگیری از سردرگمی خواننده و پژوهشگر در مراجعه به صراح و صحاح، آگاهانه نام گوینده را انداخته است).

البته استاد عطار در مقدمه اش بر صحاح، در بخش «الهنات»،^{۲۵} به برخی از لغزش های صحاح اشاره دارد، با این حال، غلط هایی که در تصحیح وی راه یافته است گاه آنقدر جدی می شود که آیه های قرآن را نیز دربر می گیرد؛ نمونه، آیه «الْتَفَاتِ فِي الْعُقَدِ» است که واژه نخست، به خطا، مرفوع آورده شده است (ج ۱ / ۲۹۵). بررسی این گونه خطاها، و دیگر خطاهای چاپی که اندک هم نیستند، در چاپ چهارم صحاح صورت گرفته است، یعنی در چاپی که فاصله آن با چاپ نخست بیش از سی سال بوده، و شگفت انگیز است که در این زمان دراز تا چاپ چهارم هیچ کدام از خوانندگان و پژوهشگران جوامع تازی زبان این خطاها را به استاد عطار یادآوری نکرده باشند.*

استاد عطار در مقدمه اش کتاب دیگری به نام مختصر الصحاح به قرشی نسبت

*. در جستاری با نام «گذری بر صحاح در پرتو صراح» از همین نگارنده که به زودی چاپ خواهد شد، فهرستی از این خطاها ارائه شده است.

می دهد که بسیار همانند صُراح است. در میان همه منابع، تنها کسی که از چنین کتابی نام می برد، عطار است. وی کتاب را اختصاری دقیق و حجیم از صحاح می داند که در ۶۸۱ تألیف شده و جز اندکی از صحاح را در آن حذف نکرده است. روش علمی و روحیه پژوهشگرانه دقیق استاد عطار در مقدمه بسیار ارزشمند بر صحاح این انتظار را برمی انگیزد که وی کتاب را دیده باشد و برای نمونه بگوید که چه بخش هایی از صحاح حذف شده است: آیات، احادیث، امثال، یا شواهد شعری و لغات؟ با توجه به اینکه پیش از وی هیچ کس چنین کتابی را به قرشی نسبت نداده، چنان انتظاری بجاست، اما پاسخی از وی در پی ندارد.

از آنجا که این کتاب، به گفته عطار، در ۶۸۱ تألیف شده است، اگر با ترجمه فارسی هم همراه باشد، که آشکارا همان صُراح اللغة است. پس این کتاب، فرهنگی تازی به تازی است. چنان که قرشی در دیباچه صُراح می گوید، نیاز فرهنگی و آموزشی وی را بر آن داشته تا برای نوآموزان و میانمایه گان دانش و ادب در سرزمین خود فرهنگی تازی را به پارسی ترجمه کند تا راه دانشجویی بر جویندگان هموارتر گردد و فرزندان زمانه را در کناره گرفتن از این راه عذری نماند (مقدمه صُراح / ۱). هنگامی که وی در سال ۶۸۱ این کار ارزشمند را به انجام می رساند، چه نیازی وی را بر آن داشته تا - به فرض توانایی - دوباره صحاح جوهری را در همان سال مختصر کرده و تدوین سازد؟ نگارنده این جستار اگر آن کتاب را دیده بود به یقین می توانست روشن سازد که از قرشی است یا نه؛ اکنون چنین می انگارد که آن کتاب - با فرض درستی گفتار عطار - همان صُراح قرشی است که کاتبی فاضل به دلیلی با حذف ترجمه فارسی و با ایجازی کمتر در سده های سپسین فراهم آورده و به دلیل آوازه گسترده صُراح اللغة، آن را به جمال قرشی نسبت داده و سال تألیفش را نیز ۶۸۱ نگاشته است.

در پایان سخن، داوری استاد عطار درباره قرشی و متهم ساختن وی به ستم بر جوهری بررسی می شود. این بررسی از آنجا مهم است که داوری وی پایه برخی از سخنانی شده که در برخی از منابع فارسی درباره چگونگی روش قرشی در برگردان صحاح جوهری آورده شده است. تنها منبع مورد اعتماد استاد عطار رساله کوچک سیزده صفحه ای (و هر صفحه دارای سه ستون ۲۹ سطری) مفتی محمد سعدالله مرادآبادی به نام نور الاصباح فی اغلاط الصراح به زبان فارسی بوده است.^{۲۶} اگر عطار زبان فارسی می دانست، می دید که سعدالله در بخش نخست رساله اش چه سخنانی در

ستایش از قرشی و کتاب ارزشمند او آورده است. سعدالله که رساله‌اش را در ده فایده و بیست باب نگاشته است، در بخش فایده‌ها به چگونگی ساختار صُراح و شیوه بیان معنای واژگان در آن پرداخته که از نظر او در صُراح به غلط ترجمه شده است. در این بخش، سخن وی گاه درست است و گاه نادرست؛ گاه هم بر آنچه در صُراح آمده، نکته‌ای افزوده است تا معنای واژه روشن تر گردد.^{۲۷} سعدالله خود با گفتن اینکه «انّ المؤلفین قلمًا ینجون عن الخطیئات»، صاحب صراح را از این اندازه از خطاهای اندک و انگشت‌شمار معذور می‌دارد. اما استاد عطار که گویا همین اندازه را نیز از کسی شنیده و خود رساله سعدالله را نخوانده است، در مقدمه‌اش چندین بار از ستم قرشی بر جوهری سخن می‌گوید. دریغ که سخنان وی نیز در برخی منابع فارسی، بی‌پژوهش، پژواک یافته است.

هنگامی که پس از رنجها و جستجوهای بسیار، روزگار به جمال قرشی امکان می‌دهد که آرزوی دیرینه‌اش را در برگردان صحاح به فارسی برآورده بیند و با شور و شوق بسراید که:

فطالما قام رجائی و قعد حتی رأی انجامز دهری ما و عد^{۲۸}
(فرا شد امیدم فرو شد هزار که تا دید انجامش از روزگار)

آیا سزاوار است که برای چند خطای انگشت‌شمار اینچنین از سوی استاد عطار محکوم گردد؟ اگر چنین است، درباره خود استاد چگونه باید داوری کرد که چاپ چهارم صحاح را نیز با خطاهای بسیار به خوانندگان ارائه می‌دهد؟ به هر حال، جمال قرشی با فرهنگ ارزشمند خود هم تلاش کرده تا به نیاز جویندگان پارسی‌زبان پاسخ گوید و هم گنجینه‌ای از واژه‌های کهن پارسی برای پژوهش ادیبان و زبان‌شناسان فراهم آورده است، پس چه باک اگر در این راه، گرد چند خطای اندک نیز بر دامن بلند فضل و دانش وی نشسته باشد:

بی خطا هرگز نباشد رهروی خود ببینی چون که در ره پانهی
هیچ رهرو از خطا هرگز نرست هیچ خاری هم نکرده است رهروی

در آستانه تحقیق / معرفی یک نام و یک فرهنگ

پی‌نوشت‌ها
۱. آذرنوش، ص ۲۵.

۲. مقدمه لغتنامه، ص ۱۷۵.
۳. همان.
۴. همان، ص ۲۲۹.
۵. اسفزاری، ج ۱، ص ۵۲۳: تاریخ بخارا، ص ۵۳؛ ابن خردادبه، ص ۳۱-۳۰؛ صورة الارض، ص ۲۲۹-۲۲۸.
۶. علی یزدی، ج ۱، ص ۸۵.
۷. ج ۱، ص ۱۹۳.
۸. همان، ص ۳۹.
۹. الکامل، ج ۱۲، ص ۳۶۲.
۱۰. حیدریان، ص ۱.
۱۱. دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۰، ص ۶۵۵-۶۵۴.
۱۲. آ.ج. آربری، ص ۲۲۷-۲۲۶.
۱۳. بروکلیمان، ج ۱، ص ۳۰۸.
۱۴. وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۵۱؛ عمر رضا کخاله، ج ۳، ص ۱۵۷.
۱۵. صفا، ج ۳، ص ۲۷۴.
۱۶. ص ۲۳۱.
۱۷. ج ۱، ص ۳۲۷-۳۲۸.
۱۸. ج ۱۴، ص ۱۸۴.
۱۹. مصاحب، ج ۱، ص ۷۴۷.
۲۰. صفا، بخش اول، ص ۲۸۵.
۲۱. بروکلیمان، ج ۲، ص ۲۶۱-۲۶۰.
۲۲. حیدریان، ص ۱۸-۱۷.
۲۳. ص ۲۳۱.
۲۴. احمد عبدالغفور عطار، ص ۲۰۷ و ۱۸۴.
۲۵. ص ۱۳۴.
۲۶. ص ۱۸۴.
۲۷. حیدریان، چهارده - پانزده.
۲۸. صراح اللغة، ص ۱.

منابع

- آ.ج. آربری و ...، تاریخ اسلام، پژوهش دانشگاه کمبریج، زیر نظر پی.ام. هولت و آن. لمپتون، ترجمه احمد آرام، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۷.
- آذرنوش، آذرتاش، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ۱. ترجمه های قرآنی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۵.

- ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله، المسالك و الممالك، ترجمه حسین قره چانلو، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰.
- اسفزاری، معین‌الدین زمچی، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، تصحیح سید محمد کاظم امام، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۸.
- بروکلمان، کارل، تاریخ الأدب العربی، نقله الی العربیة، عبدالحلیم النجار، الجزء الثانی، دارالمعارف بمصر، ۱۹۶۱ م.
- حیدریان، محمدحسین، تصحیح و ترجمه بخش اول فرهنگ صراح‌اللغة، رساله دکتری، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۸۶.
- دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۰، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، تهران، ۱۳۸۵.
- سزگین، فؤاد، تاریخ التراث العربی، نشر کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، قم، ۱۹۸۸ م / ۱۴۰۸.
- اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح، تحقیق احمد عبد الغفور عطار، دارالعلم للملایین، الطبعة الرابعة، بیروت - لبنان، ۱۹۹۰ م.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۶۳.
- «عراضة العروسیین»، جمال قرشی، به کوشش محسن ذاکرالحسینی، نامه فرهنگستان، ضمیمه شماره ۱۳، تهران، ۱۳۸۲.
- علی یزدی، مولانا شرف‌الدین، ظفرنامه تیموری، تاریخ ایران در دوره تیموریان، تصحیح محمد عباسی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶.
- عمر رضا کحّاله، معجم المؤلفین، دار احیاء التراث العربی، بیروت - بی تا.
- گروه نویسندگان، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، چاپ دوم.
- ابن منظور، لسان العرب، به کوشش عبدالله علی‌الکبیر - و ...، دارالمعارف، قاهره، ۱۹۷۹ م.
- محمد بن حوقل، سفرنامه ابن حوقل، ایران در «صورة الأرض»، ترجمه و توضیح جعفر شعاع، ج ۲، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶.
- مصاحب، غلامحسین، دایرةالمعارف فارسی، به سرپرستی مصاحب، فرانکلین، ج ۱، تهران، ۱۳۴۵.
- احمد عبد الغفور عطار، مقدمة الصحاح، دارالعلم للملایین، الطبعة الرابعة، بیروت - لبنان، ۱۹۹۰ م.
- گروهی از نویسندگان، مقدمة لغتنامه، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳.